

A Comparative Study of Poetry and Poetic Thinking in Heidegger and Ibn Arabi

Hossein Esfandiar^{✉1}  | Ali Fallahrafie² 

¹ Corresponding Author: PhD in Islamic Philosophy, Department of Wisdom and Philosophy, Faculty of Humanities, Modares University Affiliation. Email: hosssein.esfandiar@modares.ac.ir

² Assistant Professor, Department of Wisdom and Philosophy, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran: Iran.. Email: alifallahrafie@modares.ac.ir

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 28 January 2025

Received in revised form:
12 February 2025

Accepted: 28 February 2025

Published Online: -

Keywords:

Existential thinking, poetic thinking, poetry, Heidegger, Ibn Arabi

ABSTRACT

Existential thinking is a key concept that contrasts with metaphysical-conceptual thinking, which does not rely on representation or imagery, nor does it seek to uncover truth through conceptualization and logical categorization. This mode of thinking is directed toward the truth of existence and invites us to remain open to Being and its manifestations. Existential thinking, described as poetic, can be articulated in light of the teachings of both Ibn Arabi and Heidegger. Hence, the main issue of this paper is to provide a comparative study of poetic existential thinking from the perspectives of Heidegger and Ibn Arabi. This study employs an analytical-comparative approach and yields the following results: Both thinkers regard poetic perception as a way of encountering the truth of existence, a perception through which one gains access to a reality beyond the mere appearance of phenomena. Heidegger asserts that art, especially poetry, is the site where truth happens—a poetry in which truth reveals itself and leads to the opening of new horizons in human thought. Similarly, Ibn Arabi introduces art as craftsmanship that reflects the manifestation of divine names in the world. He believes that poetry, as the highest form of art, is a path to the realm of the unseen and can assist humans in their encounter with the truth of existence.

Cite this article: Esfandiar, H; Fallahrafie, A; (2024). A Comparative Study of Poetry and Poetic Thinking in Heidegger and Ibn Arabi. *Shinakht*, 17(89/2), 177-195.

[http://doi.org/KJ-2501-1302 \(R1\)](http://doi.org/KJ-2501-1302 (R1))

مطالعه تطبیقی شعر و تفکر شاعرانه نزد هایدگر و ابن عربی

حسین اسفندیار^۱ | علی فلاح رفیع^۲

^۱ وابستگی سازمانی: استادیار گروه حکمت و فلسفه، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. رایانامه: hosssein.esfandiar@modares.ac.ir

^۲ استادیار گروه حکمت و فلسفه، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. رایانامه: alifallahrafie@modares.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۰۹ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۱۱/۲۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۱۰ تاریخ انتشار: -	تفکر وجودی کلیدواژه‌ای مهم در مقابل تفکر متافیزیکی-مفهومی است که بر بازنمود و تمثیل مبتنی نیست و، از راه مفهوم‌پردازی و مقوله‌سازی منطقی، سعی در کشف حقیقت ندارد. این تفکر معطوف به حقیقت وجود است و ما را دعوت می‌کند تا نسبت به وجود و ظهورات آن گشوده باشیم. این تفکر، با توجه به آموزه‌های ابن عربی و نیز هایدگر، به وصف شاعرانه نیز قابل طرح است. از این رو، مسئله اصلی این نوشتار بررسی تطبیقی تفکر وجودی شاعرانه از منظر هایدگر و ابن عربی است. این مطالعه به شیوه‌ای تحلیلی-تطبیقی صورت پذیرفته و نتایج ذیل را در بر داشته است: هر دو متفکر ادراک شاعرانه را نوعی مواجهه با حقیقت وجود می‌دانند، ادراکی که، از طریق آن، انسان به حقیقتی فراتر از ظاهر پدیده‌ها دست می‌یابد. هایدگر معتقد است که هنر و به ویژه شعر جایگاه رخداد حقیقت است، شعری که در آن حقیقت خود را نشان می‌دهد و به گشایش افق‌های جدید در تفکر انسان منجر می‌شود. ابن عربی نیز هنر را به مثابه صنعت معرفی می‌کند که نمایانگر تجلی اسماء الهی در عالم است. او باور دارد که شعر، به عنوان هنر برتر، راهی به سوی عالم غیب است و می‌تواند به انسان در مواجهه با حقیقت وجود یاری رساند. هرچند هایدگر و ابن عربی از پیشینه‌های فلسفی و عرفانی متفاوتی به این موضوع می‌پردازند، اما مواجهه آن‌ها با هنر و شعر بسیار مشابه است: ادراک شاعرانه به مثابه نوعی ادراک بی‌چگونگی و فراتر از تفکر منطقی ظهور می‌کند و همین شعر را جایگاه بروز حقیقت می‌کند، به نحوی که در زبان شعر راز هستی به سخن می‌آید (ظهور می‌کند). هنر و شعر اصیل، که ظهور وجود را در روشن‌ترین آشکارگی خود بیان می‌کند و راهی برای فهم حوالت وجود-اسم حاکم وجود است، سرچشمه وجود تاریخی یک قوم یا امت، در نزد هر دو متفکر، است. در نتیجه، تفکر وجودی شاعرانه می‌تواند نقطه تلاقی میان فلسفه هایدگر و عرفان ابن عربی درک شود، جایی که شعر جایگاه ظهور حقیقت وجود است و کلمات وجود را می‌نامد.

استناد: اسفندیار، حسین؛ فلاح رفیع، علی؛ (۱۴۰۳). مطالعه تطبیقی شعر و تفکر شاعرانه نزد هایدگر و ابن عربی. شناخت، ۱۷(۸۹/۲)، ۱۷۷-۱۹۵.

<http://doi.org/10.48308/kj.2025.238550.1302>



© نویسندگان

ناشر: دانشگاه شهید بهشتی

مقدمه

تفکر معهود منطقی-متافیزیکی که به «موجود من حیث هو موجود» با نگرشی تمثلی می‌نگرد بر مفاهیم و استدلال‌های عقلانی استوار است. این تفکر زبانی مفهومی و عبارت‌محور دارد و از گشودگی به حقیقت وجود فاصله دارد. زیرا همواره از طریق مقولات ازپیش ساخته‌شده تصویری از جهان ارائه می‌دهد. در برابر این رویکرد، مارتین هایدگر، فیلسوف متأخر آلمانی، تفکر وجودی را مطرح می‌کند. این تفکر، به جای اشتغال به موجودات، بر حقیقت وجود تأکید دارد و از مسیر کشف حجاب‌ها و مواجهه با ظهورات وجود به فهم هستی نزدیک می‌شود. زبان این تفکر، برخلاف زبان مفهومی متافیزیک، زبانی شاعرانه و تمثیلی است که در شعر، به عنوان عالی‌ترین جلوه این زبان، نمود می‌یابد.

تفکر وجودی شاعرانه گشودگی به حقیقت وجود و تجربه ناپوشیدگی آن را ممکن می‌سازد. این نگاه هم در اندیشه متأخر هایدگر قابل مشاهده است و هم در آموزه‌های ابن عربی، عارف برجسته اسلامی. ابن عربی نیز، با بهره‌گیری از زبان تمثیلی و اشارت، تفکری ارائه می‌دهد که شباهت‌های قابل توجهی با نگاه شاعرانه هایدگر دارد. این هم‌سویی اندیشگانی امکان مقایسه‌ای تطبیقی میان دو متفکر را فراهم می‌کند.

بیان مسئله و سؤال اصلی

تفکر وجودی شاعرانه، به مثابه راهی نوین در مواجهه با حقیقت هستی، رویکردی بنیادین به زبان، وجود، و تجربه ناپوشیدگی ارائه می‌دهد. اما چگونه می‌توان رابطه میان شعر و تفکر شاعرانه را از منظر هایدگر و ابن عربی تبیین کرد؟ و، در نهایت، چه شباهت‌هایی میان این دو متفکر در عرصه تفکر وجودی شاعرانه وجود دارد؟

مسئله اصلی این پژوهش مطالعه تطبیقی شعر و تفکر شاعرانه در اندیشه هایدگر و ابن عربی است. در این زمینه، بیش از هر چیز، تحلیل مبانی دو اندیشمند در زمینه شعر و تفکر شاعرانه و روشن ساختن تصویر آن‌ها از تفکر شاعرانه و، در نهایت، نحوه تقرب آن‌ها به حقیقت هستی از خلال زبان و شعر دارای اهمیت است. در خلال بحث تطبیقی، تلاقی اندیشه دو متفکر نیز بحث و بررسی می‌گردد.

روش‌شناسی

روش این پژوهش تحلیلی-تطبیقی است. ابتدا مفاهیم بنیادین تفکر وجودی شاعرانه در آثار هایدگر و ابن عربی بررسی می‌شود. سپس این مفاهیم، در پرتو تحلیل تطبیقی، مقایسه می‌شوند و نقاط تلاقی دو اندیشه بررسی می‌گردد. این روش امکان کشف زمینه‌های مشترک در تفکر وجودی شاعرانه این دو متفکر را فراهم می‌کند.

پیشینه

در زمینه تفکر وجودی شاعرانه، آثاری درباره این تفکر در هایدگر متأخر به صورت جداگانه نوشته شده است. در این حوزه می توان نوشته خود هایدگر، یعنی (Poetry, Language, Thought (1971)، و نیز (Heidegger and Poetry (1979)، اثر شلمان، را ذکر کرد. هایدگر در شعر، زبان و تفکر رابطه این سه را با نگاه تفکر وجودی خود بررسی کرده است. همچنین شلمان^۱، در اثر خود، رابطه تفکر و شعر در فلسفه هایدگر را تحلیل نموده است و به ویژه به نحوه برخورد او با شاعران بزرگ آلمانی مانند هولدرلین می پردازد. شلمان نشان می دهد که چگونه شعر نزد هایدگر راهی در نظر گرفته می شود برای نزدیک شدن به حقیقت هستی و چرا زبان شاعرانه می تواند از محدودیت های زبان متافیزیکی عبور کند. با این حال، مطالعات تطبیقی میان این دو متفکر به ویژه در زمینه تفکر وجودی شاعرانه، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. پژوهش حاضر تلاش می کند تا این شکاف را پر کند و افقی نو برای مطالعه تطبیقی میان فلسفه و عرفان اسلامی بگشاید.

تفکر شاعرانه نزد هایدگر

۱. شعر و شاعرانگی

زبان نزد هایدگر صرف ابزاری برای انتقال اطلاعات نیست، بلکه نشان دادن و آشکار ساختن در قالب اشاره نمودن است (Heidegger, 1971: 47). همان طور که هستی موجب ظهور موجودات است، زبان نیز خاصیت آشکارکنندگی دارد. حقیقت زبان همان اظهارگری است. این اظهار ناشی از آشکارگی موجودات و جهان است. اما خود این آشکارگی ناشی از ظهور و انکشاف خاص هستی است. از این رو، وقتی هایدگر هستی زبان را همان زبان هستی می داند، به این معنی اشاره می کند که حقیقت زبان ناشی از ظهور هستی است (Biemel, 1977: 241). بر این اساس، هستی خود را در زبان آشکار می کند و زبان افقی است که در آن اشیا به واسطه نامیده شدن آشکار می شوند و در جهان جای می گیرند. زبان به دازاین امکان می دهد که در بازبودگی و گشودگی موجودات بایستد. یعنی، در پرتو زبان، معنای موجودات برایش آشکار می شود. از این روست که زبان خانه هستی دانسته می شود، خانه ای که از هستی برآمده و با آن پیوند دارد و انسان، با سکونت در آن، از خود برون می ایستد (قیام ظهوری پیدا می کند) (Heidegger, 1977: 293). در تفسیر این کلام هایدگر، بیمل می نویسد:

زبان صرفاً لفظ و عبارت نیست بلکه ذات آن روشنایی بخشیدن است و از آن رو خانه وجود است که مجال به ظهور رسیدن به آن می دهد و ناپوشیدگی را تحقق می بخشد. (Biemel, 1977: 180)

براین اساس زبان نشانه‌ای از لطف حضور و نامستوری حقیقت وجود و محملی برای حمل پیغام وجود است. اینجاست که زبان به مثابه سخن حقیقت وجود دانسته می‌شود و درک این گونه زبان، بستگی به عطا و دهشی دارد که ریشه در رویداد عیان شده در زبان دارد.

براین اساس، این زبان است که موجودات را به ساحت امر گشوده (هستی) می‌آورد و هنگامی که زبان موجودات را می‌نامد، چنین نامیدنی موجودات را به ساحت کلمه و آشکارشدن می‌آورد. پدیدار گشودگی و بازبودگی جهان و موجودات از رهگذر زبان همان «شعر» است. (Lafont, 2000: 92; Heidegger, 1969: 299). مقصود از شعر در اینجا، خصوص کلام موزون یا خیال انگیز نیست، بلکه شعر نزد هایدگر با وصف اصیل، آن گونه پدیدار زبان است که گشایشی را فراهم می‌آورد و محملی برای رخداد حقیقت هستی می‌گردد. بنابر تفسیر کوکلمانس از کلام هایدگر، شعر طرحی است که حقیقت هستی در می‌افکند تا روشنایی و نامستوری تحقق یابد. پس شعر محملی برای رخداد حقیقت هستی است و به این معناست که یک شعر اصیل خوانده می‌شود (Kockelmans, 1984: 196). این تعبیر دیگری از همان زبان اصیل است که به مثابه سخن حقیقت وجود دانسته می‌شود و محملی برای حمل پیغام وجود است. به تعبیر دیگر، زبان اصیل و شعر در اینجا با یکدیگر تساوق دارند، هر چند از منظر ادبی و فلسفی متعارف میان آن دو عموم و خصوص مطلق برقرار است (شاهد این مطلب آن است که هایدگر هرگونه هنر اصیل را شعری می‌داند که در کار گردآوری چهارگان - آسمان، زمین، خدایان و میرندگان - است و، به این ترتیب، جهانی را می‌گشاید و چیزها را می‌نامد، امری که ذاتاً زبانی است).

هایدگر زبان شاعرانه را واسطه‌ای اساسی برای آشکارگی هستی در نظر می‌گیرد. شلمان بیان می‌کند که شعر در اندیشه هایدگر نه صرفاً گونه‌ای از هنر، بلکه شکلی از تفکر است که گشایش حقیقت را ممکن می‌سازد (Sholman, 1979: 25-30). پس می‌توان گفت که حقیقت به مثابه آشکارگی آنچه هست در سروده شدن روی می‌نماید، بدان گونه که شاعر شعر را می‌سراید. شعر نام‌بردن است که فراخواندن چیزها را در پی دارد و این فراخواندن چیزها آن‌ها را به مثابه چیزها (نه ابژه‌های شناخت و تصرف) آشکار می‌کند و این به معنای یادآوری نسبت آن‌ها با حقیقت وجود است. به تعبیر هایدگر،

آنجا که شعر چیزها را «می‌نامد» آن‌ها را به روشنی می‌خواند تا آن‌ها به ظهور درآیند. «نام‌بردن» فرامی‌خواند. فراخواندن آنچه را می‌خواند به قرب می‌آورد. شعر چیزها را به چیزبودنشان فرامی‌خواند و آن‌ها را دعوت به حضور می‌کند. درحالی که آن‌ها را دعوت به حضور می‌کند، به سراغ آن‌ها می‌رود تا به آن‌ها در جهانی که از آن سربرمی‌آورند فرصت ظهور دهد. (هایدگر،

براین اساس او معتقد است که سخن گفتن با نامیدن چیزها عالم را فرامی خواند و عالم به چیزها حضورشان را می بخشد. چیزها محمل عالم می شوند و عالم چیزها را اعطا می کند^۱ (هایدگر، ۱۳۸۱: ۹۱). فهم عالم در قالب چهارگان (زمین، آسمان، خدایان و میرندگان)، که هایدگر این فهم را مدیون هولدرلین شاعر آلمانی است، خود درکی شاعرانه و زبانی شاعرانه در مواجهه با وجود است. ارتباط این چهارگان با زبان در آنجاست که زبان آن چیزی تلقی می شود که تأثیر و تأثر متقابل چهار ناحیه عالم بر آن استوار است. در کنش متقابل میان این چهار ناحیه است که قرب به وجود متحقق می شود و قرب و اظهار -رخصت به ظهور یافتن - حالت اساسی هستی زبان را تشکیل می دهند (Biemel, 1977: 228). طبق تحلیل سلمان، هایدگر زبان شاعرانه را در تقابل با زبان مفهومی و ابزاری می بیند. زبان شاعرانه، برخلاف زبان مفهومی که به بازنمایی موجودات می پردازد، قادر است به حقیقت هستی گشوده باشد. این نوع زبان، همان طور که سلمان توضیح می دهد، از طریق شکستن ساختارهای مفهومی مرسوم، به انسان امکان می دهد تا حقیقت هستی را تجربه کند (Sholman, 1979: 98). پس زبان دیگر نه دستگاهی مفهومی برای قرارداد چیزها در قالبها و مقولات پیشینی، بلکه مأوایی فهم می شود که وجود در آن خانه دارد و ذیل نور آن چیزها متذوت می شوند و عالم شکل می گیرد و حقیقت وجود در تمایز وجود و موجود ظاهر می گردد (هایدگر، ۱۳۸۱: ۹۶). زبان مجلایی برای تجلی حقیقت وجود می شود و ذیل این تجلی است که عالم در مقام نامستوری (Alethia) آشکار می شود و چیزها چیز می شوند و وجه تعلقشان به حقیقت وجود آشکار می گردد.

براین اساس، زبان شاعرانه اصیل ترین شیوه در -جهان- هستن و بودن -با- دیگران است. شعر از این رو وجدان و یافتن هستی است، به نحوی که ادراک طبیعی را برهم می زند و ما را دعوت به تجربه غرابت چیزها می کند. این شاعر است که زبان را به اصیل ترین وجه به کار می برد و حقیقت وجود در روشنایی شعر شاعر است که خود را عیان خواهد کرد. شعر واسطه حقیقت است و امکان آشکارگی حقیقت را به مثابه امر زیبا فراهم می کند. به تعبیر هایدگر،

زیبایی تقدیر ذات حقیقت است و حقیقت در این مقام به معنای رفع پوشش است از آنچه خود را پوشیده می دارد. زیبا نه به معنای مورد پسند خاطر، بلکه آن است که در دایره تقدیر حقیقت به

۱. هایدگر در رساله زبان، شعر و تفکر در تفسیر شعری از جرج تراکل شاعر آلمانی، با عنوان «یک غروب زمستانی»، شعر را نامیدنی می داند که اشیا را به حضور و قرب فرامی خواند. در این شعر می خوانیم: «با نقشی از برف بر پنجره / بانگ شام طنین انداز است / خانه مهیاست، سفره نیز در انتظار / آنجا در پرتو روشنی زلال / بر سفره نان و شراب است». هایدگر در تفسیر این شعر می آورد: «بارش برف انسان را به زیر آسمانی می برد که رو به تاریکی شب دارد. طنین و بانگ غروب نیز آنان را همچون آدمیان فناپذیر به حضور الوهیت می برد. خانه و میز میرندگان را به زمین پیوند می دهد، چیزهایی که نامیده شده و فراخوانده شده بودند، آسمان، زمین، فانیان و قدسیان را به خویش می خوانند. این چهار تا با همسویی خود همانند یک چهارگان وحدت یافته اند. چیزها اجازه می دهند که چهارگونگی این چهارتا با آن ها باشد. این گردآوردن و مرتب کردن همان چیز بودن چیزهاست. چهارگانگی هم بسته آسمان، زمین، فانیان و قدسیان را که در چیز بودن چیزها نهفته است عالم می نامیم. و چیز بودن این چیزهاست که عالم را می گستراند زیرا آن ها در چیزها خانه دارند و ساکنان خانه به شمار می آیند. با چیزشدن، چیزها محمل جهان می شوند (هایدگر، ۱۳۸۱: ۸۸).

ظاهرکننده‌ترین نور ظهورش می‌رسد. بر ماست که بگذاریم کلام شاعرانه در حقیقتش، در زیبایی، نگه داشته شود. (هایدگر، ۱۳۸۸: ۱۰۲)

ازاین‌رو، در شعر است که افقی برای تجلی دوباره هستی و نامستوری آن فراهم می‌آید. شاعر، در رویداد هستی، گشاینده‌ی مجالایی برای ظهور حقیقت هستی می‌شود و این متفکر است که باید از این ظهور پاسداری کند. انسان با شاعرانه زیستن، یعنی آن‌گونه زیستن که مخاطب شعر است، مخاطب حقیقت می‌شود. شاعرانگی به معنای قرب و انس داشتن با حقیقت هستی و نامستوری و آشکارگی است. انسان به واسطه شعر مجال می‌یابد تا بر زمین سکونت کند و در قرب حقیقت وجود سکنی گزیند. زیرا شاعرانه سکنی گزیدن ملازم با گردآمدن چهارگان (زمین، آسمان، فانیان، قدسیان) است، به گونه‌ای که به برپاداشتن عالمی منجر می‌گردد. براین اساس، شعر به عنوان سخن حقیقت وجود محملی برای عیان شدن ذات دازاین به عنوان جامع این چهارگان و تعلق داشتن انسان به حقیقت وجود در ظهور و خفای آن است. به تعبیر دیگر، شاعرانه سکنی گزیدن یعنی در حضور خدایان ایستادن و از نزدیکی اساسی چیزها خیره‌بودن (چنین زیستنی منوط به زیستن رهایی جویانه (وارسته) است، نه زیستی که در غیر خویش استحاله شود و نه زیستی که بر غیر خود سودای تسلط داشته باشد) (هایدگر، ۱۳۷۸: ۷۳؛ هایدگر، ۱۳۸۱: ۱۹). درواقع، شعر برخورد متذکرانه با ظهور و خفای وجود را ممکن می‌سازد و با زبان نامتافیزیکی خود پذیرا بودن را به انسان گوشزد می‌کند، به نحوی که وجود را در ظهور و خفای آن ابژه خود نسازد. براین اساس، کلام شاعرانه افق عالم بشری را می‌گشاید و شاعر چیزی را بیان می‌کند که تاکنون به زبان نیامده است. گویی برای اولین بار آشکار شده است. این آشکار ساختن ذات کلام شاعرانه است.

براین اساس، شعر تفکری است که، به دور از شیء‌سازی، ابزارانگاری، تصرف و تملک برای خواست قدرت، رو به سوی گشایش و فتوح هستی دارد. ما در شعر اصیل به گونه‌ای دیگر به جهان و اشیا توجه می‌کنیم، آن‌گونه که چنگ‌زدن، ربودن یا مانند آن نیست، بلکه رخصتی است برای ورود به آنچه (هستی) اعطا کرده است. براین اساس، شاعر چنین نسبتی با زبان دارد و نوعی از اندیشیدن را می‌پروراند که سلطه طلبانه نیست. به همین دلیل، حقیقت وجود، در مقام رویداد از آن خویش‌کننده، شعر و شاعر را برای نامیدن خویش انتخاب می‌کند (Biemel, 1977: 236).

پس می‌توان گفت که هستی، به مثابه حوالتی که حقیقت را احاله می‌کند، خود را در شعر آشکار می‌کند و شاعر، ذیل عنایت و موهبت هستی، شایستگی نامستورسازی هستی را پیدا می‌کند. این شاعر است که ظرفیت وجودی لازم برای درک اشاره‌های وجود را دارد و کسی است که مورد خطاب هستی قرار می‌گیرد و، از طریق نام‌گذاری اشیا، جهانی را می‌گشاید و زمینه را برای عهده نو فراهم می‌سازد. براین اساس است که هایدگر شعر اصیل و، در معنایی عام‌تر، هنر اصیل را به منزله روشنی‌گاهی می‌شناسد که در آن موهبت و داد هستی رخ می‌نماید. درواقع، هستی به مثابه «رویدادی از آن خودکننده» خود را در تفکر، شعر و هنر اصیل متجلی می‌کند. بدین ترتیب، شاعر می‌تواند سخن‌گوی اصیل حقیقت

هستی شود و تجربه هستی را در ساحت زبان بتاباند. متفکر و شاعری که تسلیم هستی و جلوه‌های آن شود و چنین تجربه‌ای را به جان آزمايد، می‌تواند امیدوار باشد که بدل به سخن‌گوی راستین هستی و انعکاس‌دهنده ندای آن گردد.

۲. تفکر وجودی شاعرانه

تفکر وجودی شاعرانه نزد هایدگر در دوره متأخر اندیشه‌اش دعوتی به نوعی تفکر غیرماتافیزیکی و متذکرانه نسبت به حقیقت هستی معرفی می‌شود. این تحول در تفکر گسستی از پیش‌فرض‌های متافیزیکی ایجاد می‌کند و افقی نو برای بازاندیشی در انسان، فرهنگ، تمدن، و اندیشمندی می‌گشاید. هایدگر بر این باور است که چیرگی بر متافیزیک، اگر به نتیجه برسد، تغییری بنیادی در هستی انسان ایجاد خواهد کرد، تغییری که انسان را نه به‌عنوان سوژه، بلکه به‌عنوان موجود متعلق به حقیقت هستی معرفی می‌کند. در این مسیر، «یادآوری» و «تذکر» نسبت به خودِ هستی تنها راه ممکن است. این نوع نگاه به هستی در تقابل مستقیم با تفکر مفهومی و محاسبه‌گرانه متافیزیک قرار دارد. هایدگر استدلال می‌کند که تفکر با محدودشدن به «تفکر محاسبه‌گر» دچار خمود و حتی مرگ می‌شود. ازاین‌رو، او به نوعی تفکر جایگزین دعوت می‌کند که به انسان امکان می‌دهد که از سیطره متافیزیک مفهومی خارج شود و به حقیقت هستی نزدیک‌تر گردد (Sholman, 1979: 10). اما سؤالی که اینجا مطرح می‌گردد این است که ارتباط میان تفکر وجودی و شعر اصیل نزد هایدگر چگونه تعریف می‌شود؟ شعر ویژگی‌هایی همچون یادآوری و پاسداشت هستی را داراست که هردو از مشخصات تفکری است که هایدگر به آن فرامی‌خواند. در این تفکر، معنای هستی بر تفسیر سوژه از جهان فائق می‌شود و از محدودیت‌های مصلحت‌گرایانه و محاسبه‌جویانه عبور می‌کند. تفکر به‌عنوان رویداد ظهور می‌کند، هنگامی که انسان از جانب حقیقت هستی مورد خطاب قرار می‌گیرد. شاعر که این خطاب را می‌شنود و سپس اشیا را نام‌گذاری می‌کند پیام‌آور این تفکر وجودی است (Schürmann, 1990: 276). براین اساس، تفکر وجودی شاعرانه نزد هایدگر بر چهار عنصر اساسی استوار است: سرچشمه تفکر، متعلق تفکر، تاریخت تفکر و زبان آن. توضیح آنکه:

- (۱) سرچشمه تفکر در «رویداد از آن خودکننده» نهفته است که مبتنی بر گشودگی هستی (آلتیا) رخ می‌دهد. این گشودگی زیربنای آشکارگی و اختفای هستی است و انسان را جایگاه ظهور هستی قرار می‌دهد.
- (۲) متعلق این تفکر حقیقت هستی به‌مثابه «رویداد از آن خودکننده» است. هستی تاریخی است و، در ادوار مختلف، خود را به اشکال گوناگون نشان می‌دهد. این ظهور هستی همان موهبت آن است. بااین‌حال، آشکارگی هستی همواره با نوعی اختفا همراه است. زیرا، در لحظه ظهور، رخ در حجاب نیز دارد. ازاین‌رو،
- (۳) تفکر وجودی در بستر تاریخ هستی رخ می‌دهد. هستی موهبت و حوالت خویش را در دوره‌های تاریخی عرضه می‌کند و تفکر به تذکر به این حوالت تاریخی وابسته است.

(۴) زبان تفکر وجودی: زبان اصیل، به عنوان خانه هستی، شرط اساسی ظهور موجودات است. نام گذاری موجودات با زبان ممکن می شود و، بدون آن، فهم آن ها میسر نیست. شعر شکلی از زبان است که امکان ظهور هستی موجودات را فراهم می کند و، با نام گذاری آن ها، عالم را می گشاید و به ظهور می رساند.

بدین ترتیب، تفکر وجودی شاعرانه نزد هایدگر تفکری بنیادین و متفاوت از تفکر منطقی-متافیزیکی است. این تفکر به ویژه در تقابل با خصلت حساب گرانه تفکر نوین قرار دارد و به سرآغاز تاریخی دیگری فرامی خواند.

تفکر شاعرانه نزد ابن عربی

۱. هنر و شعر نزد ابن عربی

ابن عربی خود به طور مستقل به بحث شعر و هنر نپرداخته و سخنان خود را به طور پراکنده در این باب در نوشته های خویش آورده است. اما براساس مبانی ابن عربی، دیدگاه او درباره هنر و شعر را می توان استنباط کرد:

(۱) ابن عربی از «هنر» با مفهوم «صنعت» یاد می کند که به مفاد کلمه «تخنه» (Techne) یونانی بسیار نزدیک است زیرا این مفهوم از یک سو حضور دستی توانا و قدرمند را افاده می کند و از سوی دیگر مفاهیم ابداع، انتظام، حسن و زیبایی را که در معنای هنر هست نشان می دهد. ابن عربی در کتاب فتوحات داستانی ذکر می کند که در آن صورت گر (نقاش) و حکیمی با یکدیگر برای نقش زدن زیباترین صورت ها، نزد پادشاه، مسابقه می دهند. نقاش با بهترین ابزار و رنگ ها زیباترین تصویری که می توانست، بر روی دیوار نقش زد اما حکیم تنها دیوار مقابل آن را صیقلی کرد و جلا داد. حکیم به پادشاه گفت «صنعت من لطیف تر از صنعت اوست». وقتی پرده از دیوار انداختند، صدق سخن او آشکار شد (ابن عربی، بی تا: ۴۱۹/۳). اینجا روشن می شود که دقیقاً مقصود از صنعت هنر در معنای خاص (اثر هنری) است.

(۲) حق که کنز مخفی است، برای شناخته شدن، از غیب محض خود به مقام اسماء و صفات تنزل می کند و اقتضای ظهور دارد و با همین ظهور و تجلی است که متعین می شود و موجودات پدید می آیند. پس عالم و همه موجودات ظهور آن حقیقت واحد هستند.

(۳) این تکنون با نفس رحمانی صورت می گیرد زیرا موجودات چون قول و کلمات حق اند که، قبل از تعین همه به وجود واحد، در نفس موجودند. چونان تعینات آن ظهور واحد مطلق نامتعین (فیض منبسط)، از تعینات آن حقیقت پا به عرصه وجود می گذارند. پس موجودات همه کلمات حق اند و، براین اساس، همه عالم کتابی است که مشتمل بر کلمات الله است (ابن عربی، بی تا: ۱۳۱/۴ و ۵۵۱/۱).

(۴) این کلمات از یک سو حاکی از قول حق اند و از سوی دیگر نمایانگر اراده او هستند. این اراده اراده حکیمی است که، در غایت احکام و اتقان و استواری و زیبایی، موجودات را اظهار کرده است (ابن عربی، بی تا: ۱۰۳/۳).

بنابراین، کل عالم در غایت حسن و جمال آفریده شده و تمام موجودات در کمال اتقان و احکام و زیبایی پدید آمده‌اند. در نتیجه، همگی «صنع و صنعت» آن حکیم هستند. از این‌روست که ابن عربی عالم را «صنعت الله» می‌داند (ابن عربی، بی‌تا: ۲۳۴/۶). اطلاق این مفهوم بدان معناست که عالم از سویی تجلی اراده و قدرت حق و از سوی دیگر ظهور جمال و حکمت اوست. پس سراسر عالم اثری هنری است که حقیقت وجود را اظهار می‌کند. هر موجودی ظاهرکننده تجلی و شأن خاص وجود (رویداد وجود) است و به واسطه این صنعت است که حق در هستی ظهور کرده است.^۱ این صنعت آینه جمال و زیبایی و حُسن حق است و او کمالات اسمائی خود را در این آینه اظهار کرده است. حقیقت انسان نیز، از آنجاکه کون جامع و آینه تمام‌نمای حق است، به همین صفت جلوه می‌کند. یعنی او نیز، از طریق صنعتگری و هنر، قدرت خلاقه خود را به منصه ظهور می‌گذارد و با این ویژگی است که خصیصه خلیفه‌اللهی او ظهور می‌کند. در هنر است که باطن آدمی، که مطابق صورت حق است، با ظاهر او پیوند می‌یابد و ظاهر و باطن التقا پیدا می‌کنند و، از این طریق، انسان به درون خود (قلب)، که خانه و روشنی‌گاه حق است، راه می‌یابد و در را به روی او می‌گشاید و وجود خود را در این جایگاه اظهار می‌کند.

بر اساس آنچه گفته شد و باتوجه به ظهور تاریخی وجود و اینکه در هر دوره‌ای یکی از اسماء الهی ظهور و غلبه دارد و جوانب حیات انسانی را محکوم به احکام خود می‌کند، متناسب با مقتضای آن اسم، هنر دوران نیز نشانگر حقیقت در ظهور تاریخی خود است. به عنوان مثال، هنر متناسب روزگار عیسی (ع) تمثیل بود زیرا خود عیسی مسیح تولدش از راه تمثیل و تجسد روح‌الآمین صورت گرفت. بر این اساس، این نحوه تکنون، بر روح روزگار وی غلبه کرد و، از این‌رو، در امت او گرایش به صورت و صورتگری غلبه یافت، به نحوی که در کلیساها به تمثال‌پردازی و شمایل‌نگری عیسی و رسولان او و اولیای دین مسیحیت پرداختند (ابن عربی، بی‌تا، ۳۳۸/۱)، با تصرف و تلخیص). در شریعت حضرت ختمی مرتبت محمد (ص)، به مناسبت تغییر روزگار و مناسبات عصر آخرالزمان، هنر دوران نیز به سمت تجرد بیشتر حرکت می‌کند. در این عصر، زندگی انسان‌ها به سمت توغل در ماده و کثرت و فرورفتن در حیات حیوانی انسان و قرارگرفتن در بُعد ظلمانی طبیعت در حرکت است. تخیل هنری می‌بایست با تمرین تجردگرایی راه خروج از این کثرت‌های متراکم را، با ایجاد شوق وحدت، تعلیم کند. از این‌رو، هنر هرچه بیشتر از عرصه محسوس و تصاویر حسی به عرصه خیال و تصویر در خیال حرکت می‌کند (حکمت، ۱۳۸۹: ۱۰۶). از این‌رو، هنر بصری به هنر شنیداری تحول می‌یابد. مطابق این دیدگاه ابن عربی، همه هنرهایی که در طول تاریخ انسان به وجود آمده‌اند در روزگار واپسین نیز وجود دارند، اما هنری با حواله تاریخی انسان در این عصر متناسب است که او را برای خروج از عرصه کثرات یاری کند. از این‌رو، این هنر را باید هنر خلق صور خیالی در عرصه کلام دانست. زیرا مجردترین حالت صورت‌پردازی صورت‌پردازی به واسطه کلمات است. بر این اساس، از نظر ابن عربی، در عرصه خلاقیت هنری آخرالزمان (روزگار پس از ظهور نبی خاتم)، سلطنت از آن خیال محض است (ابن عربی، بی‌تا: ۳۳۸/۱). این تجرید خیال، بیش از همه، در عرصه کلمه و کلام صورت می‌گیرد. از این‌رو، خلاقیت

۱. عبارت عربی متن فتوحات چنین است: بالصنعة ظهر الحق فی الوجود (ابن عربی، بی‌تا: ۲۳۴/۶)

جلوه‌یافته در پیامبر اکرم (ص) نیز در ساحت کلمات است. آیه نبوت او نیز کتاب است که کلام الهی است و مشتمل بر کلمات حق است. بنابراین، حق نیز در این دوران در کلام خود بر بندگان تجلی کرده است. پس چنان‌که در روزگار عیسی مسیح (ع) روح عصر اقتضای تصویرگری حسی و تمثال‌پردازی می‌کرد و حق متجلی به اسم «مصور» بود، در عصر پیامبر خاتم (ص)، که مظهر اسم اعظم است، خلاقیت هنری باید از انحصار در عرصه‌ای خاص خارج شود و به سمت هنر جامع همه هنرها حرکت کند. این هنر چنان هنری است که همه هنرها قابل تحویل و تبدیل به آن هستند. ما همواره درباره هنرهای دیگر از بیننده یا شنونده آن‌ها می‌پرسیم: این اثر هنری چه چیزی می‌گوید؟ درواقع، با این سؤال، از بیننده و شنونده هنر می‌خواهیم اثر را قرائت کند و دریافت و فهم خود را در قالب کلمه بازگوید. پس هنر جامع همان خلق اثر هنری در عرصه کلام است که جلوه اصلی آن در «شعر» است.

براین اساس، می‌توان در شعر به جلوه اسماء وجود پی برد. زیرا شعر کلمات وجود را می‌نامد. این نکته از نسبت شاعر با وجود برمی‌خیزد که نسبتی بی‌واسطه و حضوری است. ساحت شعر ساحت نسبت بی‌واسطه (حضور) با حقیقت است، مانند شاعری که با گل یا دریا نسبت برقرار می‌کند. از این رو، ادراک شاعرانه از نسبتی یگانه و خاص با حقیقت برخوردار است. براین اساس است که زبان شاعرانه، در هر زمان، به گونه‌ای یکسان، مناسب هر مضمونی نیست. حقیقت به معنای آشکارگی وجود - کشف المحجوب - در شعری که یگانه و بی‌بدیل است حاضر می‌شود. این آشکارگی اظهار و ابراز آن چیزی است که در ما فی الضمیر است. درواقع، در شعر افقی رو به وجود گشوده می‌شود که شاعر غرابت و هیبت وجود را تجربه می‌کند و امر قدسی‌ای که تجربه کرده است می‌نامد.

۲. شاعرانگی و ادراک شاعرانه

شاعرانگی نگاهی ازپیش دریافت‌شده و تعیین‌یافته نیست، زیرا مواجهه‌ای از جنس مواجهه مفهومی نیست. ابن عربی شعر را مشتمل بر دو عنصر اساسی معرفی می‌کند: یکی اینکه شعر از جنس شعور و الهام است و دیگر اینکه شعر اجمال است نه تفصیل (ابن عربی، بی‌تا: ۴۵۸/۳). این نکته تأیید می‌کند که ادراک و الهام شاعرانه مواجهه‌ای مفهومی و از سنخ علوم حصولی و بینش علمی نیستند. وی توضیح می‌دهد که علم کشف است. یعنی دری گشوده شده و پرده‌ای کنار رود و اموری به تفصیل برای انسان هویدا شود. این «در» چیزی جز وجود انسان نیست و تا وقتی انسان با تعین خود هست، حجاب دیدار حق است. وقتی که این حجاب از میان برخیزد، حقایق به تفصیل عیان می‌شوند و علم حاصل می‌گردد. پس علم با فتح باب و گشایش در به دست می‌آید. اما وقتی خود انسان هنوز در میانه است، درواقع، «درب» مسدود است. اما ورای این درب بسته «بیت و خانه»‌ای وجود دارد که ما درون آن را نمی‌بینیم و تفصیلاً نمی‌دانیم آنجا چه چیزی هست (ابن عربی، بی‌تا: ۴۵۸/۳). آدمی مادام که در عالم شهادت مستقر است، چون این عالم مشهود اوست و به آن تفصیلاً علم دارد، در سرایی گشوده و مفتوح مستقر است. اما ورای این عالم سرای غیب قرار دارد و «درب» آن به لحاظ ادراکی بر او مسدود است. اما این گونه نیست که هیچ راهی به آنجا گشوده نباشد. درواقع، راه شعر که راه شعور و حدس

است مفتوح است و اگر نمی‌توان به تفصیل عالم غیب را مشاهده نمود، می‌توان با شعر و ازراه شعور و ادراک شاعرانه و به نحو اجمالی، راهی به عالم غیب گشود (حکمت، ۱۳۸۴: ۲۳۲). پس راه ارتباط آدمی - که در این جهان فروافتاده - با امر غیبی و مخفی راه شعور و ادراک شاعرانه است. به تعبیر ابن عربی،

هرگونه ادراکی که ازراه کشف و فتح باب به دست نیاید عطا و هبه جود الهی است (تجلی اسم جواد است) و اسم جواد آن را اظهار می‌کند. چنین ادراکی شعور است نه علم، زیرا از پشت درب بسته عنایت شده است (ابن عربی، بی‌تا: ۴۵۸/۳).

این همان ادراک بی‌چون و چگونگی شاعرانه است که راه یا کوره‌راهی به سوی حقیقت است، حتی اگر به تفصیل تمام جزئیات و لوازم و پس و پیش آن آشکار نباشد. بدین ترتیب، شعر یکی از آثار هنری عظیم انسان می‌شود و ارزشی والا در اندیشه ابن عربی پیدا می‌کند؛ زیرا می‌تواند در سیر به سوی حقیقت، راه تقرب به حق را برای آدمی بگشاید. همچنین در ادراک شاعرانه از مواجهه با یک امر همواره یک معنای واحد به صاحب ادراک شاعرانه الهام نمی‌شود. الهام شاعرانه از مواجهه با وجوه مختلف حقیقت وجود که واحد است شکل می‌گیرد و تنوع می‌یابد. لازمه مواجهه با تجلیات وجود و دیدن این تجلیات گشودگی است، یعنی بازبودن به سوی جلوه‌هایی از حقیقت وجود که برای صاحب ادراک متعارف ناپیداست. پس اگر شاعرانگی گشودگی به وجود است و حاصل آن دریافت تجلیات نواز وجود است، در این حال، دگرگونه دیدن و نگاه آیه‌بین (نگاهی که از ظاهر به باطن رسوخ می‌کند) رخ می‌دهد. چون وجود دائماً در تجلی است، لذا دریافت آن تجلیات هم در ادراک شاعرانه متوقف نمی‌شود و همواره ظاهری برای باطنی رمز می‌گردد و این گونه متفکر گشوده برای راز وجود خواهد بود (اسفندیار، ۱۴۰۲: ۱۳۸ و ۱۵۲؛ چیتیک، ۱۴۰۱: ۱۲۱).

براین اساس، شاعرانگی دگرگونه دیدن امور معمول در جهان است، دیدن رمز و راز در هستی است. می‌توان نوعی نگاه به موجودات داشت که در آن خود شیء دیده می‌شود، اما نوعی نگاه دیگر هست که اشیا و امور را رمزی می‌بیند برای چیزی دیگر. این نگاه از ظاهر می‌گذرد و به باطن نفوذ می‌کند و حاصل نوعی نسبت بی‌واسطه با وجود است. این نگاه را دیدن راز می‌نامیم. دیدن راز یعنی دیدن آنچه در ظاهر بر همگان آشکار نیست (حمیدی پارسا، ۱۳۹۹: ۱۲۸). نمونه‌ای از نگاه شاعرانه را در شعر مولوی می‌توان دید. تمثیل دریا و تمثیل خورشید از جمله تمثیلات شاعرانه‌ای است که در آثار وی بسیار پرتکرار است. دریا، با موج بودن خود، وجودی پر از خروش و غوغاست که در عین حال خاموش است و اسرار را در درون خود نگه داشته است. در مقابل، خورشید آشکارکننده اسرار و حجاب افکن و روشن‌گر امور است. او با این دو تصویر مثالی آفتاب و دریا از معانی محسوس این دو فراتر می‌رود و، برای شرح احوال عارف، این رمز را استفاده می‌کند. او می‌سراید:

گاه خورشید و گهی دریا شوی گاه کوه قاف و گه عنقا شوی

تو نه این باشی نه آن در ذات خویش ای فزون از و هم‌ها وز بیش بیش

(مولوی، ۱۳۷۳، ۱۶۴)

این نوع ابیات اشاره‌ای است به معانی و رای وجود مادی دریا و آفتاب و این نگاه به دریا و آفتاب کاملاً دیگرگونه است. شاعر در اینجا، در مواجهه با حقیقت وجود، آن را به قدر وسعت دیدش می‌بیند و در هر ادراکی جلوه‌ای بر او متجلی می‌شود. اما در عین حال این مواجهه در بستر جهان شاعر و تاریخی که او در آن به سر می‌برد (و مظهریت اسم خاصی را دارد) اتفاق می‌افتد. به این ترتیب، در این مواجهه، انسان دارای ادراک شاعرانه حقیقتی بیرونی را به جهان درونی‌اش می‌کشد و رنگ خاص خود را به آن می‌دهد. همین‌طور، نگاه مولوی به ابزارهای موسیقی، چون نی و دف و چنگ و تنبور، نگاهی شاعرانه است. او این‌ها را نه به عنوان ابزار موسیقی بلکه به عنوان رمزی دال بر انسان عارف بی‌اراده می‌داند که در دست حق همچون نی و سرنا اختیاری از خود ندارد. این نگاه شاعرانه همان دید آیه‌بین وجودی است (اسفندیار، ۱۴۰۲: ۲۱۵). از این رو، ادراک شاعرانه مسانخ با تفکر وجودی است. زیرا متفکر سالک، در این نگاه، در هر موجودی که می‌یابد در پی باطن آن (اسم متجلی در آن) است. بر این اساس، با نگاه شاعرانه می‌توان اسراری از وجود را بیان کرد که به زبان متعارف قابل بیان نیستند. آنگاه که انسان‌های عادی در زندگی روزمره منحل می‌شوند و در غوغای جماعت و فرد منتشر زندگی می‌کنند، شاعر اصیل، از راه انس با حقیقت و مرگ، به روی وجود گشوده می‌شود و مخاطب آن قرار می‌گیرد. شاعر تلاشی در جهت بازی با کلمات نمی‌کند بلکه، بر اساس تقرب به وجود، اجازه می‌دهد که حقیقت وجود، چنان که هست، در قالب کلمات خود را به وی نشان دهد و این ناشی از مخاطبه وجود است که بر دل شاعر ساطع می‌گردد. شاعر، چونان متفکر اصیل، خود را در غرابت و بی‌وطنی در میان جماعت انسان‌ها حس می‌کند و ندای رجوع به خانه و وجود را سر می‌دهد. او در میانه آسمان و زمین و ولادت و مرگ به سر می‌برد و می‌تواند، در مخاطبه با وجود، پیام‌آور امر قدسی گردد و رخداد حقیقت را اظهار نماید. به این ترتیب، امکان در قرب به وجود به سر بردن و بازگشت به خانه را برای انسان‌ها فراهم می‌کند (داوری اردکانی، ۱۳۹۳: ۶۲-۶۵). بالینکه همه انسان‌ها مظهر و روشنی‌گاه وجودند اما شاعر، به جهت برخورداری از موهبت عشق و لطافت سریره، استعداد بیشتری در مظهریت دارد. او، با این موهبت، توجه و تذکر به عهد خود با حق دارد و می‌تواند سریع‌تر حجاب‌ها را طی کند و در مظهریت وجود قرار گیرد (داوری اردکانی، ۱۳۹۳: ۶۲-۶۵). بدین ترتیب، نور حقیقت در قلب او متجلی می‌شود و الهام شاعرانه دست می‌دهد و این گونه در شعر حقیقت ظاهر می‌گردد. از این رو، شاعر تأویل‌گر حقیقت وجود است و کلمات وجود را در شعر خود می‌نامد.

۳. تفکر وجودی شاعرانه نزد ابن عربی

در حقیقت، شعر به وجود اجازه آشکارگی در خود می‌دهد و موجودات را می‌نامد. در شعر افقی رو به وجود گشوده می‌شود که شاعر غرابت و هیبت وجود را تجربه می‌کند و امر قدسی را که تجربه کرده است می‌نامد.

شعر اصیل و تفکر وجودی مسانخ یکدیگرند زیرا، از طریق گشودگی به حقیقت، وجود و تذکر به آن امکان‌پذیر می‌گردند. تفکر وجودی، از طریق وارستگی و گشودگی برای راز، متفکر را مهیای تذکر به حقیقت می‌کند. درواقع، افقی برای انفتاح متفکر در برابر وجود می‌گشاید که انسان در آن غرابت آشکار وجود را تجربه می‌کند. باینکه شعر بزرگ و تفکر وجودی دو امر مجزا هستند که هردو تقرب به وجود را فراهم می‌کنند ولی، درعین حال، می‌توان با تفکر به سراغ شعر رفت و جلوه‌ها و نام‌های وجود را در آن جست. آنگاه خود این تأمل در شعر یکی از انحاء تفکر وجودی خواهد بود. اما شعر چگونه چنین امکانی را برای آشکارگی وجود و تقرب به آن فراهم می‌کند؟

می‌توان در شعر به جلوه اسماء وجود پی برد زیرا شعر کلمات وجود را می‌نامد. این نکته از نسبت شاعر با وجود برمی‌خیزد، که نسبتی بی‌واسطه و حضوری است. ساحت شعر ساحت نسبت بی‌واسطه (حضور) با حقیقت است، مانند شاعری که با گل یا دریا نسبت برقرار می‌کند. ازاین‌رو، ادراک شاعرانه از نسبتی یگانه و خاص با حقیقت برخوردار است.

از آنجاکه نسبتی ویژه و بی‌واسطه میان شاعر و حقیقت برقرار است، شاعر مجلای حقیقت وجود می‌گردد و، با پذیرابودن خطاب وجود، گفتار وجود را در شعر قرار می‌دهد. ازاین‌رو، منظر ویژه‌ای برای شاعر وجود دارد که آن را شاعرانگی می‌نامیم. شاعرانگی نوعی گشودگی خاص به وجود است که با الهام شاعرانه در ارتباط است و دریافت این الهام مستلزم گشوده‌بودن برای پذیرش ندای وجود است. چنین دریافتی نوعی علم حضوری به شمار می‌رود که یافتن بلاواسطه خود حقیقت است نه مفهوم آن.

مطالعه تطبیقی میان نظرگاه هایدگر و ابن عربی

۱. ادراک شاعرانه و رخداد حقیقت در شعر

ادراک شاعرانه نزد دو متفکر نوعی ادراک بدون چگونگی است، یعنی مدرک نمی‌تواند فرایند ادراکی خود و کیفیت و چگونگی کسب معرفت را بیان کند. نوع مواجهه ما با آثار هنری شاخص چنین ویژگی‌ای دارد. مثلاً مخاطب شعر حافظ یا مولانا از آن شعر لذت می‌برد و مسحور آن می‌گردد، معنا و مضمون آن را می‌پذیرد و در آن تأمل می‌کند و این همه حاصل دریافت درونی او از شعر است. اما اگر درباره این اتفاق درونی سؤال شود، علت آن را به‌طور واضح نمی‌تواند توصیف نماید. در عرصه مواجهه با اثر هنری اصیل، آنچه درون مخاطب رخ می‌دهد و او درک می‌کند بیش از فرم و محتوای اثر هنری است و امری وصف‌ناشدنی است. این همان رخداد حقیقت در اثر هنری است. به تعبیر هایدگر، هنر

جایگاه بروز حقیقت و برپاداشتن یک عالم است. درواقع، لذت از هنر ناشی از آن است که در اثر هنری رازی مکشوف می‌شود یا دیدی متفاوت و نو به امری تکرارناشدنی پدید می‌آید. ادراک شاعرانه نوعی ادراک هنری است که حقیقت وجود را در زبان شعر می‌نشانند. علاوه بر ادراک هنری و شعری، ادراک حاصل در تفکر وجودی نیز از نوع ادراکات بی‌چون و چگونگی است و ملحق به ادراک شاعرانه و عاطفی است. پس چنین معرفتی در دیدن حقایقی در پس امر ظاهر محقق می‌شود. درواقع، این ادراک نوعی معرفت فرارونده از حدود معرفت علمی است و دیدن حقیقتی دیگر در اشیای محسوس و امور غیر محسوس است که از آن به راز بینی - سیر از ظاهر به باطن - تعبیر می‌شود.

ازاین‌رو، شاعر و هنرمند بزرگ گوینده راز هستی‌اند، بسان متفکران حقیقی‌اند که اجازه می‌دهند در زبانشان وجود خود را بنمایانند. شعر و هنر اصیل جایگاهی است که وجود در آن رخ می‌دهد (رخ می‌نماید). همان‌طور که هایدگر در باب هنر اصیل (هنر بزرگ) می‌گوید، هنر یکی از روش‌های اساسی است که به وسیله آن حقیقت خود را در موجودات بروز می‌دهد. به تعبیر دیگر، یکی از راه‌های «رخداد» حقیقت اثر هنری است. اثر هنری با جلوه‌گری عالمی را بر پا می‌دارد و، در نزاع و دیالکتیک مستوری و نامستوری وجود، عرصه‌ای به موجودات برای آشکارشدن می‌بخشد، یعنی بدین وسیله حقیقت را آشکار می‌کند. براین اساس، در اثر هنری، موجود یا امر حقیقی نشان داده نمی‌شود و از چیزی خبر نمی‌دهد بلکه اثر هنری می‌خواهد این امکان را فراهم آورد که نامستوری (کشف المحجوب = حقیقت) در نسبت خود با موجودات رخ بنماید.

۲. تاریخی‌بودن هنر

هنر نزد هایدگر وقوع و رخداد حقیقت است. هنر موجودی تاریخی است و به سبب تاریخی‌بودنش هم اظهارکننده و هم حافظ حقیقت است. پس هنر که پایه‌گذار رویداد و ظهور خاص وجود است اساساً امری تاریخی است. در هر عصر و مقطعی، گشودگی وجود در موجودات با ثبوت حقیقت به شیوه خاصی تجسم می‌یابد. در هر عصری، نامستوری آنچه هست روی می‌دهد. نامستوری (حقیقت) خود را در اثر هنری جای می‌دهد و این جای‌دادن با هنر تحقق می‌یابد. پس هرگاه هنری در قومی بروز می‌یابد، یعنی آغازکردنی هست و جانی تازه به تاریخ آن قوم بخشیده می‌شود. بیشترین نمود تاریختی هنر در شعر است، آنجا که، به تعبیر هایدگر، شاعر، در پس مورد خطاب واقع‌شدن وجود، شعری اصیل می‌سراید که پاسخی به ندای وجود و نحوه پدیدارشدن آن است یا، به تعبیری دیگر، شاعر کلمات وجود را در شعر خود می‌نامد و، از طریق این نامیدن، امکانی جدید برای آشکارگی وجود و موجودات فراهم می‌آورد. از سوی دیگر ابن عربی، براساس علم الاسماء خود، هر موجود و پدیداری را مظهر اسم یا اسمائی از حق - حقیقت وجود - می‌داند و ظهور دولت اسماء را در عالم یادآور می‌شود. وجود در هر دوره تاریخی، براساس دولت اسمی خاص، ظهوری متفاوت دارد و این خود منشأ تحول در احوال انسان‌ها و بسط و زوال و تغییر علم، فرهنگ، دین و آیین، هنر و شعر در عالم انسانی خواهد بود. ازاین‌رو، هنر - که نزد ابن عربی صنعت خوانده می‌شود - در طی تاریخ وجود و به تناسب مظهریت اسماء حاکم،

ظهور خاصی را متناسب با حیات قوم یا امتی از انسان‌ها اقتضا می‌کند. چنان‌که در زمان عیسی (ع) مردم با هنر تصویرگری و تمثیل تقرب به حق می‌جستند و در زمانه پیامبر خاتم (ص) و آخرالزمان با هنری تجردی، که همان شعر است، می‌توانند راه تقرب را طی کنند. هنر نزد ابن عربی بهترین سخن و روشن‌ترین راه برای فهم ظهورات و تجلیات حق است. این نکته یاد آور سخن هایدگر درباره آن است که هنر رخداد حقیقت است و حقیقت از طریق آن خود را در موجودات بروز می‌دهد. از این رو، می‌توان هنر و شعر اصیل را، در نزد هردو متفکر، سرچشمه وجود تاریخی یک قوم یا امت دانست، امری که ظهور وجود را در روشن‌ترین آشکارگی خود بیان می‌کند و راهی برای فهم حوالت وجود-اسم حاکم وجود خواهد بود.

۳. زمانه عسرت و مساعدت شعر به انسان

هایدگر دوران مدرن را «زمانه عسرت» می‌خواند، زمانه‌ای که انسان‌ها، بر اثر فراموشی وجود، به نوعی بی‌خانمانی وجودی دچار شده‌اند. پس عسرت ناشی از فراموشی حقیقت وجود و بی‌خانمانی بشر است. شاعران در این زمانه یاری می‌کنند تا عهد عتیق را تجدید کنیم. در کلام شاعرانه افقی برای تجلی دوباره وجود و نامستوری و زمینه‌سازی برای تجدید مطلق تفکر فراهم می‌آید. شاعر گشاینده مجالایی برای تجلی حقیقت وجود است و شعر او به انسان مساعدت می‌کند تا بتواند شاعرانه زیست کند. درحقیقت، انسان با شاعرانه زیستن، یعنی آن‌گونه زیستن که مخاطب شعر است، مخاطب حقیقت می‌شود. شاعرانگی به معنای قرب و انس داشتن با حقیقت هستی و نامستوری و آشکارگی است. شعر تفکری است که، به دور از شیء‌سازی، ابزارانگاری، تصرف و تملک برای خواست قدرت، رو به سوی گشایش و فتوح هستی دارد. ما در شعر اصیل به گونه‌ای دیگر به جهان و اشیا توجه می‌کنیم، گونه‌ای که چنگ‌زدن، ربودن یا مانند آن نیست بلکه رخصتی است برای ورود به آنچه (هستی) اعطا کرده است. پس آنجا که شعر چیزها را «می‌نامد» آن‌ها را به روشنی می‌خواند تا آن‌ها به ظهور درآیند (هایدگر، ۱۳۸۱: ۲۰ و ۶۸). پس شعر و تفکر شاعرانه در زمانه عسرت می‌توانند نقش راهنما را ایفا کنند. شعر با ارائه چشم‌اندازهای تازه و نامکشوف به زندگی و هستی می‌تواند به انسان‌ها کمک کند تا از وضعیت بی‌خانمانی و بیگانگی با هستی بیرون بیایند.

در اندیشه ابن عربی، آدمی که خود را تنها در عالم شهادت ادراک می‌کند، برای او، باب علم به سرای غیب مسدود است. اما این‌گونه نیست که هیچ راهی به آنجا گشوده نباشد. درواقع، راه شعر که راه شعور و حدس است مفتوح است و اگر نمی‌توان به تفصیل عالم غیب را مشاهده نمود، می‌توان با شعر و از راه شعور و ادراک شاعرانه و به نحو اجمالی راهی به عالم غیب گشود. پس راه ارتباط آدمی - که در این جهان فروافتاده - با امر غیبی و مخفی راه شعور و ادراک شاعرانه است. این ادراک که تجلی اسم جواد حق است، از راه کشف و فتح باب به دست نیامده و از ورای درب بسته عنایت شده است. پس در زمانه عسرت و مسدودیت باب غیب و غیبت امر قدسی، شعر اصیل می‌تواند کوره‌راهی به سوی حقیقت باشد، حتی اگر به تفصیل تمام جزئیات و لوازم و پس و پیش آن آشکار نباشد. بدین ترتیب، شعر یکی از آثار هنری عظیم

انسان می‌شود و ارزشی والا در اندیشه ابن عربی پیدا می‌کند زیرا می‌تواند، در سیر به‌سوی حقیقت، راه تقرب به حق را برای آدمی بگشاید.

نتیجه‌گیری

تفکر وجودی شاعرانه، در نظام فکری هایدگر و ابن عربی، راهی برای فهم حقیقت دانسته می‌شود که فراتر از تفکر متافیزیکی و تمثلی و مفهومی است. هایدگر معتقد است که هنر و شعر راه‌هایی اساسی برای رخداد حقیقت و گشایش افق‌های جدید در تفکر انسان هستند. او هنر را عرصه‌ای می‌داند که، در آن، حقیقت خود را آشکار می‌کند و، از این طریق، شعری که شاعر سروده است به پاسخ به ندای وجود تبدیل می‌شود. در این تفکر، شاعر گشاینده راهی به‌سوی تجلی حقیقت است، به‌گونه‌ای که با شعر او امکان آشکارگی وجود و موجودات را فراهم می‌آورد. در نظر هایدگر، شعر نه تنها شکلی از هنر بلکه شیوه‌ای از تفکر است که به آشکارسازی حقیقت کمک می‌کند. در دوران مدرن، حقیقت و وجود به دلیل تسلط تفکر تکنولوژیک و علمی دچار فراموشی شده‌اند. هایدگر بر این باور است که شعر اصیل می‌تواند راهی برای بازگشت به این آشکارگی از دست‌رفته باشد. در این معنا، شعر به چیزی فراتر از واژگان و معانی ظاهری آن‌ها اشاره دارد و می‌تواند تجربه‌ای از هستی را برای ما فراهم آورد که در زبان روزمره و علم نمی‌توان یافت.

ابن عربی نیز، با تأکید بر علم الاسماء و ظهور اسماء الهی در عالم، هنر را به مثابه صنعت معرفی می‌کند که امکان تجلی حقیقت را فراهم می‌نماید. او معتقد است که عالم صنعت و هنر الهی است و انسان نیز، چونان خلیفه الهی و بهره‌مند از خلاقیت الهی، قدرت خلاقه خود را به منصه ظهور می‌گذارد. در هنر است که باطن آدمی که مطابق صورت حق است با ظاهر او پیوند می‌یابد و ظاهر و باطن التقا پیدا می‌کنند و، از این طریق انسان به درون خود (قلب)، که خانه و روشنی‌گاه حق است، راه می‌یابد و در را به روی او می‌گشاید و وجود خود را در این جایگاه اظهار می‌کند. باتوجه به آنکه در هر دوره تاریخی، اسماء الهی به شیوه‌ای خاص در عالم ظهور می‌یابند و هنر نیز، به عنوان جلوه‌گاه وجود، تابع اسم حاکم وجود در دوره تاریخی است، هنر جامع در دوره تاریخی ما همان خلق اثر هنری در عرصه کلام است که جلوه اصلی آن در «شعر» است.

حقیقت به معنای آشکارگی وجود -کشف‌المحجوب- در شعری که یگانه و بی‌بدیل است حاضر می‌شود. این آشکارگی اظهار و ابراز آن چیزی است که در ما فی الضمیر است. درواقع، در شعر افقی رو به وجود گشوده می‌شود که شاعر غرابت و هیبت وجود را تجربه می‌کند و امر قدسی را که تجربه کرده است می‌نامد. ابن عربی شعر را مشتمل بر دو عنصر اساسی معرفی می‌کند: یکی اینکه شعر از جنس شعور و الهام است و دیگر اینکه شعر اجمال است نه تفصیل. درواقع، راه شعر که راه شعور و حدس است مفتوح است و اگر نمی‌توان به تفصیل عالم غیب را مشاهده نمود، می‌توان با شعر و از راه شعور و ادراک شاعرانه و به نحو اجمالی راهی به عالم غیب گشود.

در مطالعه تطبیقی این دو دیدگاه درمی‌یابیم که هر دو متفکر، به‌رغم تفاوت‌های فلسفی و عرفانی، بر اهمیت هنر و شعر در درک و مواجهه با حقیقت وجود تأکید می‌کنند. هایدگر و ابن‌عربی، هریک به شیوه‌ای خاص، هنر را راهی برای گذر از ظاهر به باطن پدیده‌ها و تجلی حقیقت در نظر می‌گیرند. نتیجه این پژوهش نشان می‌دهد که تفکر وجودی شاعرانه در هر دو متفکر، به‌عنوان راهی برای کشف حقیقت و مواجهه با آن، نقشی محوری دارد و می‌تواند نقطه مشترکی در اندیشه‌های آن‌ها در نظر گرفته شود. در این دیدگاه‌ها، هنر و شعر نه تنها ابزارهای زبانی یا زیبایی‌شناختی بلکه ابزارهای وجودی هستند که به انسان امکان می‌دهند که به راز و حقیقت وجود نزدیک شود. شاعر با زبان خود فضایی ایجاد می‌کند که در آن وجود و حقیقت می‌توانند آشکار شوند. شعر به شیوه‌ای باز و غیرمفهومی به ما امکان می‌دهد که به هستی نزدیک شویم. این نزدیکی به هستی نوعی ادراک بی‌چون و چگونگی است، یعنی ادراکی که فراتر از منطق و استدلال‌های فلسفی حرکت می‌کند. از این‌رو، در نظر هایدگر، در زمانه عسرت، این شعر و تفکر شاعرانه است که به مساعدت انسان می‌آید تا انسان بتواند شاعرانه در زمین سکونت کند. به عقیده ابن‌عربی، در زمانه عسرت و بسته‌شدن راه‌های مستقیم به‌سوی حقیقت، شعر می‌تواند کوره‌راهی برای رسیدن به حقیقت باشد. درحقیقت، در منظر هر دو متفکر، شعر با ارائه چشم‌اندازهای تازه و نامکشوف به زندگی و هستی یا به‌واسطه آنکه بابتی به‌سوی غیب عالم است می‌تواند به انسان‌ها کمک کند تا از وضعیت بی‌خانمانی و بیگانگی با هستی بیرون بیایند.

در نزد هر دو متفکر، شعر و تفکر شعری ابزاری برای بیان مفاهیم و احساسات نیست بلکه جایگاه آشکارگی هستی و ظهور صنعت حق است. زبان شاعرانه، مبتنی بر ادراک شاعرانه، به‌گونه‌ای عمل می‌کند که امکان آشکارشدن حقیقت وجود در آن فراهم می‌شود. از این‌رو، تفکر شاعرانه می‌کوشد تا، از طریق هنر و به ویژه شعر، راهی را برای بازگشت به تجربه اصیل و بی‌واسطه از هستی و حقیقت فراهم کند. این نوع تفکر بر ادراک مستقیم و شهودی مبتنی است و به دنبال آشکارکردن ابعاد پنهان وجود است که در زندگی روزمره و تفکر علمی-فلسفی از نظر دور مانده‌اند. براین اساس، «تفکر وجودی شاعرانه» عنوانی برای نگاه جدید غیرمتافیزیکی خواهد بود که منظر تازه‌ای برای تفکری متذکرانه معطوف به هستی خواهد بود. درواقع، گسست از پیش‌نهاده‌های متافیزیک نگاهی تازه به انسان و سرآغازی دیگر برای فرهنگ، تمدن و اندیشمندی را می‌طلبد. این نوع نگاه به حقیقت هستی دقیقاً در برابر تفکر مفهومی متافیزیک است.

References

- Heidegger, M. (1999). "The Way Back into the Ground of Metaphysics". In *Philosophy and the Crisis of the West*. Tehran: Hermes Publishing. [in Persian]
- Heidegger, M. (2002). *Poetry, Language, and the Thought of Liberation*, translated by Abbas Manouchehri. Tehran: Mowla Publishing. [in Persian]
- Heidegger, M. (2009). *What Is Called Thinking?* translated by Siavash Jamadi. Tehran: Qoqnoos Publishing. [in Persian]
- Ibn Arabi, M. (1946). *Fusus al-Hikam*. Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiyya. [in Persian]
- Ibn Arabi, M. (n.d.). *Al-Futubat al-Makkiyya* (4 volumes). Beirut: Dar al-Sader. [in Persian]
- Hekmat, N. (2010). *The Metaphysics of Imagination in Shabestari's Golshan-e Raz*. Tehran: Matn Publishing. [in Persian]
- Hekmat, N. (2005). *Wisdom and Art in Ibn Arabi's Mysticism (Love, Beauty, and Wonder)*. Tehran: Iranian Academy of Arts. [in Persian]
- Naderloo, B. (2020). *Late Heidegger and the Truth of Being*. Tehran: Naqd-e Farhang Publishing. [in Persian]
- Rumi, J. M. (1992). *Masnavi-ye Ma'navi* (The Spiritual Couplets). Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance, Second Edition. [in Persian]
- Chittick, W. (2022). *The worlds of imagination: Ibn 'Arabi and the problem of religious diversity* (Q. Kakaei, Trans.). Tehran: Hermes Publishing. [in Persian]
- Davari Ardakani, R. (2014). *Heidegger and the opening of the way for future thinking*. Tehran: Naqsh-e Jahan Publishing. [in Persian]
- Hamidi Parsa, M. (2020). *The wisdom of poetic thinking in mystical literature based on Rumi's views and works* (Doctoral dissertation). Qom: University of Religions and Denominations. [in Persian]
- Esfandiar, H. (2023). *The possibility of existential thinking based on Ibn 'Arabi's teachings with a view to Heidegger's critique of metaphysical thinking* (Doctoral dissertation). Tehran: Tarbiat Modares University. [in Persian]
- Heidegger, M. (1971). *The End of Philosophy*. trans. Joan Stambaugh. University Of Chicago Press.
- Heidegger, M. (1977). *Basic writings*. trans. Richard Taft, Indiana University Press.
- Schurmann, R. (1990). *Heidegger: on Being and Acting*. Indiana University Press.
- Lafont, C. (2000). *Heidegger, Language, and World-Disclosure (Modern European Philosophy)*. London: Cambridge University Press.
- Sholman, D. (1979). *Heidegger and Poetry*. Rowman and Littlefield.
- Biemel, Walter. (2002). *Martin Heidegger: An Illustrated Study*. Trans. L.Mehta. Routledge & Kegan press.
- Kockelmans, Joseph. J. (1984): *On the Truth of Being: Reflections on Heidegger's Later Philosophy*. Indiana University Press.
- Heidegger, Martin. (1969). *Discourse on Thinking*. trans. John M. Anderson and E. Hans Freund, Harper Torchbooks.